

مسئولیت های امام حسن (علیه السلام) در دوران پدر

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

امام حسن(علیه السلام) در طول سی و هفت سالی که در کنار پدر زیست نه فقط فرزندی مطیع و امام شناس بود، بلکه همواره بازوی نیرومند، یآوری صدیق، مسؤولی امین و با تجربه و سربازی عاشق و فداکار برای امیرمومنان به حساب می آمد. وی با شناخت کاملی که از پدرداشت، خود را وقف خدمت به امیرالمؤمنین کرده بود. روزی بازوی نظامی پدر می شود و به فرمانش به طرف کوفه روانه می شود تا مردم آن سامان را از توطئه شوم دشمنان اسلام آگاهی دهد و آنها را جهت مقابله با پیمان شکنان و ناکثان بسیج کند. روزیگر بازوی سیاسی امام می شود و در جریانات سیاسی دوران عثمان وارد صحنه می شود و او را نسبت به وضع ناهنجار دستگاه خلافتش و کثرت انحرافات آگاه می سازد و یا در مسئله حکمیت به دستور آن حضرت و با بیانات شیوا و دلنشین، اعلام موضع می نماید و دست به افشاگری می زند. آن حضرت در سمت قضاوت و دیگر مسئولیت ها به کمک و یاری پدر می شتابد. این نوشتار کوتاه اگر چه بیان کننده بخشی ازمسئولیت ها و ماموریت های امام حسن(علیه السلام) در دوران پدر می باشد، اما باید اعتراف کرد که بدون شک در این سی و هفت سال خدمات آن حضرت در قالب ماموریت از طرف امیرمومنان بیش از اینها بوده است ولی ما برآن ها دست نیافته ایم و یا فاقد ارزش تاریخی بوده اند. اما مسئولیت های ثبت شده در تاریخ به قرار زیر است:

1- نماینده امام علی (علیه السلام) به سوی عثمان

انحرافات و کج روی های آشکار کارگزاران عثمان عرصه را بر تمام مسلمانان آگاه و بیدار، به ویژه صحابه رسول الله (علیه السلام) تنگ کرده بود. ابن عبد ربه اندلسی می نویسد:

در زمان خلافت عثمان کارهای خلاف زیاد صورت می گرفت. بدین جهت هرگاه فرد یا افرادی به حضور علی (علیه السلام) می آمدند و از کارهای عثمان شکایت می نمودند، علی (علیه السلام) پسرش، حسن (علیه السلام) را نزد عثمان می فرستاد تا شکایت مردم را به او گوشزد کند. این موضوع بسیار تکرار شد، تا این که روزی عثمان به حسن (علیه السلام) گفت: پدرت تصور می کند که احدی آگاهی ندارد ولی ما به آنچه انجام می دهیم آگاه هستیم. بنابر این از مادست بردار. پس از این گفتگو دیگر حضرت علی (علیه السلام) پسرش امام حسن (علیه السلام) را نزد عثمان نفرستاد.

2- پاسخ به سوالات مذهبی مردم

از دیگر مسوولیت های مهم امام حسن (علیه السلام) در زمان پدر، پاسخگویی به پرسشهای مهم مردم بود. حضرت امیرمومنان (علیه السلام) بارها پاسخ بدین پرسشها را به امام حسن (علیه السلام) ارجاع داده بود. گاهی مردم پس از دریافت پاسخ از امام حسن (علیه السلام) به نزد امام علی (علیه السلام) می رفتند و از حضرت پاسخ همان سؤال را می خواستند که حضرت به آنان می فرمود: اگر از من هم می پرسیدید بیش از این جوابی دریافت نمی کردید.

در دوران خلافت ابوبکر یک نفر اعرابی نزد او آمد و گفت: من درحال احرام حج به تخم شتر مرغ دست یافتم و آن را خوردم. چه کفاره ای بر من واجب است؟ ابوبکر که نتوانست جواب دهد، او را به نزد عمر فرستاد. او هم که از جواب عاجز مانده بود، اعرابی را به نزد عبدالرحمن بن عوف راهنمایی کرد. عبدالرحمن نیز که درمانده شده بود، به اعرابی گفت که نزد علی (علیه السلام) برو. مرد اعرابی نزد علی (علیه السلام) آمد. حضرت به حسنین (علیهما السلام) اشاره کرد و فرمود: مسئله خود را از هرکدام از این دو کودک می خواهی بپرس. اعرابی سؤال خود را مطرح کرد و امام حسن (علیه السلام) در محضر امیرمومنان بدان پاسخ گفت.

روزی حضرت علی (علیه السلام) در «رحبه» بودند که مردی به حضورش آمد و عرضه داشت: من از رعایای شما هستم. حضرت فرمود: خیر. هرگز از رعایای من نیستی، بلکه تو پیک پادشاه روم هستی؛ از معاویه سوالاتی کرده ای و او درمانده و عاجز شده است. بدین جهت تو راجعت دریافت پاسخ های آن به نزد ما فرستاده است. آنگاه حضرت به او فرمود: از یکی از دو فرزندم بپرس. او گفت: از فرزندان حسن (علیه السلام) می پرسم. امام حسن (علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: آمده ای که بپرسی: فاصله بین حق و باطل چه مقدار است؟ همچنین آمده ای که بپرسی: چقدر فاصله است بین آسمان و زمین؟ میان مشرق و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قزح چیست؟ کدام چشمه و چاه است که ارواح مشرکان در آنجا جمع هستند؟ ارواح مومنان در کجا جمع می شوند؟ خنثی چیست؟ کدام ده چیز است که هریک سخت تر از دیگری است؟

عرض کرد: یابن رسول الله! آری. پرسش های من همین است که بیان داشتید. سپس امام حسن (علیه السلام) به یک یک پرسش های او پاسخ داد. مردشامی به امام حسن (علیه السلام) گفت: گواهی می دهم که توفزند رسول خدایی و همانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای خلافت و جانشینی رسول خدا از معاویه سزاوارتر است...

3- خواندن دعای باران به دستور امیرمومنان (علیه السلام)

گروهی نزد علی (علیه السلام) آمده، از کمبود باران شکایت کردند. آن حضرت فرزند برومندش، امام حسن (علیه السلام) را فراخواند و به وی فرمود: خدای را از بهر استسقاء بخوان. امام حسن (علیه السلام) به دنبال فرمان پدر، دست به دعا برداشته، فرمود: «اللهم هیج لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب»؛ خدایا! ابرها را به حرکت درآور و با بازکردن درب های آسمان، آب و باران فراوانی بر ما فرست. سپس امام حسن (علیه السلام) دعای استسقا را جهت آمدن باران قرائت کرد. امام حسین (علیه السلام) نیز به دستور پدر به دعای استسقاء پرداخت: «اللهم معطی الخیرات...»؛ خدایا! ای کسی که خیرات و برکات را به بندگان عطا می کنی. هنوز دعا پایان نگرفته بود که باران تندی شروع به باریدن کرد. به سلمان گفتند: ای اباعبدالله! این دعا به آن ها یاد داده شده بود. او در پاسخ گفت: وای بر شما! مگر نشنیده اید حدیث رسول خدا را که می فرماید: خداوند مصالح حکمت را بر زبان اهل بیت من جاری ساخته است.

4- بسیج مردم کوفه

امام حسن (علیه السلام) از طرف امام علی (علیه السلام) مامور شد تا جهت آگاه ساختن مردم کوفه از توطئه های شوم دشمنان و بسیج مردم برای یاری علی (علیه السلام) به همراه عمار بن یاسر و قیس به کوفه برود. امام حسن (علیه السلام) در کوفه چنین گفت: ای مردم! به دعوت امام و امیر خود پاسخ مثبت دهید و به کمک برادران مجاهد خود علیه شورشگران داخلی حرکت کنید... سوگند به خدا، خردمندان او را یاری نمایند. درس عبرتی برای آیندگان نزدیک و دور خواهد شد. عاقبت نیکی خواهید داشت. پس به دعوت ما پاسخ دهید و ما را برآن چه ما و شما بدان مبتلا و دچار گشته ایم یاری نمائید. همانا امیرمومنان (علیه السلام) فرمود: من به سوی ناکثین حرکت کردم تا آنان را به جای خود نشانم. در این حال از دو صورت خارج نیست؛ من یا ظالم و ستمگرم و یا مظلوم و و ستمدیده. مردم، از خدا می خواهم مردی را برساند که جویای قیقت باشد و حق خدا را در نظر بگیرد، چنان چه من مظلوم و ستمدیده هستم یاری ام کند و اگرستم می کنم، ممانعت و جلوگیری نمایید. سوگند به خدا! طلحه و زبیر از اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و از اولین افرادی بودند که پیمان شکستند و خدعه

نمودند. آیا از بیت المال چیزی را به خود اختصاص داده ام و یا حکمی را دگرگون کرده ام؟! پس حرکت کنید به سوی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمایید.

کارشکنی های ابوموسی اشعری عقیم ماند و امام حسن (علیه السلام) توانست حدود دوازده هزار نفر از جنگجویان کوفه را جهت پیوستن به سپاه علی (علیه السلام) به سوی بصره گسیل دارد.

5- تبیین سیاست امام علی (علیه السلام) درباره حکمیت

پس از پایان گرفتن جریان حکمیت توسط ابوموسی اشعری و عمروبن عاص، و خیانت آشکار آنها به اسلام و مسلمانان، بسیاری از مردم لب به اعتراض گشودند که چرا امام علی (علیه السلام) بعضی از بستگان خود رامامور مذاکره و تکلم نکرد؟

با این که مردم کوفه بر خلاف نظر امام علی (علیه السلام)، ابوموسی اشعری را جهت مذاکره و حکمیت پیشنهاد کرده و بر این امر اصرار ورزیده بودند؛ حضرت علی (علیه السلام) برای پایان دادن به اختلافات، به امام حسن (علیه السلام) دستور داد تا درباره ابوموسی و عمروبن عاص و اشتباهاتشان سخن گوید. اندلیسی می نویسد: روزی علی (علیه السلام) در مسجد کوفه بالای منبر سخن می گفت. متوجه فرزندش حسن (علیه السلام) شد و به او فرمود: برخیز و درباره این دو نفر سخن بگو. امام حسن (علیه السلام) برخاست و پس از حمد و ثنای خدا، فرمود:

ای مردم! شما در مورد این دو نفر (ابوموسی و عمروبن عاص) مذاکره کردید (و به توافق رسیدید). و ما آنها را به مجلس مذاکره فرستادیم. براین اساس که مطابق قرآن، نه مطابق هوس های نفسانی داوری کنند ولی آنها مطابق هوس های نفسانی، نه مطابق قرآن داوری کردند و وقتی که مذاکره این گونه باشد، حاکم نخواهد بود. بلکه محکوم است. ابوموسی در آنجا که حکمیت را برای عبدالله بن عمر قرار داد، به خطا رفت. ابوموسی از سه جهت خطا کرد:

1- عبدالله با پدرش عمر مخالفت نمود، زیرا عمر او را برای خلافت نپسندید و او را جزو شورای شش نفره قرار نداد.

2- عبدالله رهبری و حاکمیت را برای خود طلب نکرد.

3- مهاجران و انصار که مقام زمامداری را تشکیل می دهند، برای امارت او اتفاق نظر ننمودند.

در مورد اصل مسئله حکمیت (وکالت دادن به شخصی برای داوری) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در جریان یهودیان بنی قریظه، سعد بن معاذ را منصوب نمودتا درباره آنها داوری کند و او نیز حکمی کرد که خداوند به آن راضی شد و شکی در این جهت نیست، زیرا اگر حکم کردن سعد بن معاذخلاف بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن راضی نمی شد.

6- عهده داری امامت جمعه

یکی دیگر از مسئولیت های مهم امام حسن (علیه السلام) که در زمان پدر به وی واگذار شده بود، اقامه نماز جمعه بود. مسعودی می نویسد: آنگاه که عذری مانند بیماری برای امیرمومنان پیش می آمد و نمی توانست برای اقامه نماز جمعه در مسجدکوفه حضور یابد، فرزند برومندش رابه این امر مهم می گمارد. امام حسن (علیه السلام) در یکی از خطبه های نماز جمعه درمسجد کوفه، چنین فرمود: همانا خداوند سبحان مبعوث ننمود پیامبری را مگر این که بعد از او، خلیفه و جانشینی را تعیین کرد و یا گروه و یا خاندانی را. پس قسم به آن کس که محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری برگزید، هیچ کس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر این که خداوند سبحان اعمال او را ناقص خواهدگذاشت و هیچ دولتی بر ضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر آن که عاقبت از آن ما خواهد شد و متجاوزان به حق ما پس از چند صباحی، سزای عمل خود را خواهند دید و به مکافات آن خواهند رسید.

7- دستیاری امیرمومنان(علیه السلام) در قضاوت

حضرت علی (علیه السلام) در برخی رویدادها از امام حسن (علیه السلام) می خواست قضاوت کند. امیرمومنان (علیه السلام) از فرزندش خواست تا در باره مردی که چاقو دردست داشت و در خرابه ای کنار کشته ای دستگیرش کرده بودند، قضاوت کند. اینک تمام ماجرا:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردی راجهت دادخواهی به محضر آن حضرت آوردند. آن مرد را در خرابه ای یافته بودند در حالی که چاقویی خون آلود در دست داشت و بالای سرمقتول که به خون خویش می غلتید. ایستاده بود. حضرت پرسید: ای مرد! در این مورد چه می گویی؟ متهم پاسخ داد: ای امیرمومنان! اتهام را می پذیرم. علی (علیه السلام) دستور داد او را ببرند و به جای مقتول قصاص کنند. در این هنگام مردی با عجله و شتاب خود را نزد حضرت رساند و فریاد زد: او را باز گردانید، به خدا سوگند، او جرمی ندارد. من قاتلم!

امیرمومنان از متهم پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که اتهام قتل را بپذیری و حال آن که او را نکشته ای؟ مرد پاسخ داد: وضعیت به گونه ای بود که نمی توانستم کمترین دفاعی از خود کنم؛ زیراچند نفر مرا درحالی که کارد خونین در دست داشتم و بالای سرمقتول ایستاده بودم، دیدند و دستگیرم کردند. من در کنار خرابه مشغول ذبح گوسفند بودم. وقتی آن را سربریدم نیاز به قضای حاجت پیدا کردم. از این رو، داخل خرابه شدم که ناگهان دیدم مردی در خون خود می غلتد. به شدت ترسیده بودم. در حالی که چاقوی خون آلود دردستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا بازداشت نمودند.

علی (علیه السلام) دستور داد آن دو را نزد فرزندش، حسن (علیه السلام) ببرند و داستان را برای او بیان کنند و حکم الهی را بپرسند. آنان را نزد امام مجتبی (علیه السلام) بردند. آن حضرت پس از شنیدن سخنان آنها چنین قضاوت نمود:

قاتل واقعی با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد و با این کارش، گویی بشریت را نجات داده است، خداوند سبحان فرمود: (...ومن احياها فکانما احيا الناس جميعا)...؛ هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. بنابراین آن دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایید.

8- فرماندهی گروه ده هزارنفری

در پی خیانت آشکار معاویه و هوادارانش پس از ماجرای حکمیت، امیرمومنان (علیه السلام) در اواخر عمرش برآن شد تا جنگ با معاویه را از سر بگیرد. بدین جهت با بسیج کردن مجدد نیروهای رزمنده، امام حسن (علیه السلام) را به فرماندهی ده هزار نفرمنصوب کرد تا آنها به سوی جبهه صفین روانه شوند. مردم گروه گروه به این سپاه پیوستند. صد هزار شمشیر جمع شد و آماده حرکت شد. در این هنگام بود که ابن ملجم ملعون بر فرق مقدس امام علی (علیه السلام) ضربت زد و آن ضربت به شهادت آن حضرت منجر شد و آن سپاه با عظمت مانند گله گوسفندی که چوپان خود را از دست داده باشد از هم گسیخت.

9- سرپرستی موقوفات و صدقات

از دیگر مسوولیت های امام حسن (علیه السلام) ، تولیت موقوفات امام علی (علیه السلام) بود. امام علی (علیه السلام) در اواخر عمر خویش طی حکمی همه موقوفات خویش را به امام حسن (علیه السلام) واگذار کرد. این موقوفات دو بخش بود: برخی موقوفات خود امام علی (علیه السلام) بودند از قبیل چاه، چشمه، نخل و دیگر چیزهایی که امیرمومنان آنها را احداث و وقف گردانیده بود؛ برخی همان موقوفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فاطمه (س) بود که تولیتش به عهده حضرت علی (علیه السلام) بود که مجموع آنها عبارت بود از: چشمه ینبع و وادی احمر، القصیبه، منطقه ینبع، یبیغات، صحرای رعیه، عین حسن، دیمه، اذنیه، ام العیال، حیطان سبعة (دلال، عواف، برقه، میثب، حسنی، صافیة، مشربه ام ابراهیم) و فدک.

امام علی (علیه السلام) در فرمانی به امام حسن (علیه السلام) به وی چنین می فرماید:

«این است آنچه را که بنده خدا، علی بن ابی طالب، پیشوای مؤمنین درباره دارایی خود به آن فرمان داده برای به دست آوردن رضا و خشنودی خدا که به سبب آن مرا به بهشت داخل نماید و بر اثر آن، آسودگی آخرت را به من عطا فرماید... و پس از من، حسن بن علی سفارش مرا انجام می دهد. وصی من است از مال و داراییم به طور شایسته صرف می کند و به مستحقین و سزاواران می بخشد و اگر برای حسن پیشامدی نمود حسین زنده است. وصی من بعد از حسن، اوست و سفارشم را مانند او انجام می دهد.... و شرط می کند با آن که تصدی این مال را به او داده، این که این مال را به همان طوری که هست، باقی بگذارد و میوه آن را در آنچه به آن مامور گشته

ورهنمود شده است، صرف نماید و شرط می کند که نهالی از زاده های درخت خرماى این ده ها را نفروشد....»

10- ایراد سخن به دستور پدر

روزی امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمود: برخیز و سخنرانی کن تا گفتارت را بشنوم. امام حسن (علیه السلام) عرض کرد: پدرجان! چگونه سخنرانی کنم با این که رو به روی تو هستم و از شما شرم دارم. امام (علیه السلام) سپس خود را مخفی نمود به طوری که صدای حسن (علیه السلام) رامی شنید. امام حسن (علیه السلام) برخاست و خطابه خود را شروع کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «اما بعد فان علیا باب من دخله کان مومنا و من خرج منه کان کافرا اقولى قولی هذا و استغفرالله العظیم لی و لکم» ؛ بدون شک علی، دری (از علم و کمال) است که اگر کسی وارد آن در شود، مؤمن است و کسی که از آن خارج گردد، کافر است. من این سخن رامی گویم (و به آن معتقدم) و از برای خودو شما از درگاه خدای بزرگ طلب آمرزش می کنم. در این هنگام امام علی (علیه السلام) برخاست و بین دو چشم حسن (علیه السلام) را بوسید و سپس فرمود: «ذریه بعضها من بعض والله سميع عليم» ؛ آنها فرزندان و دودمانی بودند که بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست.

منبع: فصلنامه فرهنگ کوثر - شماره 39